

خوشه حقایق بودن

یا

جنگ میان عقاید

(موعمنان به حقیقت‌های واحد و انحصاری)

در فرهنگ ایران نه « حقیقت واحدی » وجود دارد ، نه امکان « داشتن ایمان به حقیقت واحدی » . « ارتا » که بُن هر انسانی هست و در پهلوی « اردا = ardaa » نامیده میشود ، به معنای « حقیقی » هست . حقیقت واحد ، و ایمان به حقیقت واحد ، با آموزه زرتشت پیدایش یافت که در تضاد با مفهوم حقیقت در فرهنگ ایران بود . در فرهنگ ارتائی- سیمرغی ، ارتا ، ارتای خوشه (ارتاخوشت) است که خوشه ای از تخمهای گوناگون و متنوع است که هیچکدام باهم اینهمانی ندارند. این تخمهای گوناگون و متنوع ، گوهر یا اصل آفریننده در هر جانی و هر انسانی هستند . گوناگونی و تنوع و رنگارنگی ، سرشتِ خدایا « اصل » ، در این فرهنگست . به عبارت دیگر ، خدا، خوشه حقایق رنگارنگ و متنوعست . حقیقت ، خوشه متنوعست که برغم گوناگونی به هم پیوسته است . از این رو حقیقت در فرهنگ ایران ، راستی (raastih) میباشد ، و گرانیگاهش اینست که « آنچه در بُن هر انسانی در گوناگونی هست » ، اینهمانی با « پیدایشش در صورت و نقش : یا در عمل و اندیشه و گفتار » داشته باشد . حقیقت ، چیزی در بیرون از انسان یا هر چیز دیگری نیست که

انسان بدان ایمان داشته باشد . درهر انسانی آن اندازه حقیقت هست که آنچه در عنصر نخستین جانش (ارتا) بالقوه هست ، پیدایش بیابد . اینهمانی چهره (صورت) با گوهر بنیادی (چپتره = چهره) ، حقیقت یا راستی است . از آنجا که قدرتهای حاکمه دینی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ، میکوشند انسانها را در قالب (کالبد) های واحد خود بریزند و صورت واحد خود را به آنها بدهند، و آنها را به اندازه دلخواه خود بسازند، انسانها و پدیده ها ، از « راستی = حقیقت » باز داشته میشوند . همه قدرتها ، نابود سازنده راستی یا حقیقت در انسانها هستند . ولی همیشه راستی یا حقیقت را در شکافها و درزها و رخنه ها و روزنه هائی که انسانها در این « قالبها = صورتهای حاکم » میاندازند، میتوان یافت . همیشه در سرکشی از معیارها و سرپیچی از احکام ، و لغزشها و گناهان انسانها ، میتوان حقیقت یا راستی را یافت . درزها و شکافها و رخنه ها، گواه بر راستی یا حقیقت انسانها یا پدیده ها یا رویدادها میباشند، نه آن صورت یا اعمال و افکار و گفتارهای قالبی. از آنجا که خوشه خدا یا اصل ، خوشه تخم های گوناگون و متنوع هست. مسئله بنیادی حقیقت ، پیدایش « یک صورت یا یک چهره و ظاهر و آموزه » در همه انسانها و پدیده ها و رویدادها نیست ، و چنین انتظاری ، پوچ و تهی از معنا هست . از مردمان ، « ایمان به حقیقت واحد حاکم بر اجتماع » خواسته نمیشود . داشتن ایمان به حقیقت واحد، خویشکاری و تکلیف هیچکس نیست . بلکه از همه ، حقیقت یا راستی، خواسته میشود . هرکسی ، هنگامی شاد میشود که آنچه در گوهرش (ارتا) هست ، پدیدار سازد و درست این گوناگون بودن و متنوع بودن خود را با دیگران ، آشکار و فاش کند . ورزیدن این کار، حقیقت است. در واقع « راستی » در فرهنگ ایران ، برضد « ایمان داشتن به یک حقیقت انحصاری و واحد » و برضد « وجود

یک حقیقت واحد و منحصر به فرد « چه در خود ، و چه در خارج از خود هست . خدا ، یا اصل ، در هیچ کسی و پدیده ای و رویدادی ، تکرار نمیشود و تخمهایش با هم اینهمانی ندارند .

ولی همه گوهرها، سرشت قائم به ذات (از خود بودن) و خوشه ای خدائی دارند. این به معنای آنست که همه صورتها ، برغم اختلافشان ، از یک احترام و ارج بهره مندند . مسئله چنین اجتماعی ، همپرسی میان اندیشه های گوناگون و پیدایش گوناگونی به معنای غنا و سرشاریست، تا خوشه بودن را ، از نو در همدیگر بیابند ، نه آنکه به جهاد و جنگ با عقیده و ایمان دیگری که غیر از فکرشان هست، پردازند . « اندیشیدن » ، در اینکه « اند= تخم » را می دیسد (شکل میدهد) ، در انتظار آن نیست انطباق با صورتی بیابد که اندیشه دیگری یافته است . جهاد عقاید و ایمانها ، ضرورت دنیائست که « ایمان به داشتن حقیقت واحد انحصاری » از همه خواسته میشود، چون این توهم در همه موجود است که « حقیقت واحد » در جهان و تاریخ و اجتماع وجود دارد . هر حقیقت واحد و انحصاری ، و ایمان داشتن به چنین حقیقتی ، همیشه پر خاشگرو ستیزنده است و طبیعت جهانگیرانه دارد .

ولی بنا بر فرهنگ ارتائی، در هیچ انسانی ، حقیقت واحد و انحصاری نیست ، بلکه در هر کسی ، تخمی گوناگون از « خوشه حقیقت » یا « خدا یا اصل » هست ، که برغم پیدایش یابی در چهره ای متنوع ، کشش نهفته به خوشه شدن دارد . این کشش و جستجوی خوشه شدن با اندیشه ها و جهان نگرینها ، گرانیگاه زندگی انسان است ، نه جهاد با ایمان دیگری ، که او کفر و جهل و ظلم می شمارد .

این کشش و جستجوی خوشه شدن ، هیچ حقیقتی را نسبی نمیکند . مسئله پذیرش اندیشه های گوناگون در این فرهنگ، نسبی

کردن حقایق و اندیشه‌ها نیست ، بلکه مسئله ، شناختِ خوشه بودن حقایق متنوعست . انسان، به فکر دیگری بدبین نیست و شک نمی‌ورزد، چون تفاوت با فکر خودش دارد ، بلکه در آن تنوع و زیبایی و غنا و سرشاری را درمی‌یابد . گوناگون بودن ، ضرورت جهان « راستی » است . همه در راستی هست ، که گوناگونند . این درک دیگری از حقیقت میباشد که به کلی در تضاد با مفهوم « حقیقت واحد » میباشد . او از هیچکس ، خواستار سپردن یک راه راست و ایمان داشتن به یک حقیقت نیست ، چون راستی فقط در آن هست ، بلکه راستی در پیدایش این گوناگونیهاست . هرکسی در راست بودن گوناگون میشود . او میتواند از تنوع اندیشه‌ها و صورتها و معیارها لذت ببرد و لطافت و نازکی آنها را بیابد ، و بجای بدبینی و شک ورزی بدانها ، غنای آنها را کشف کند تا آنها را به هم بپیوندد و از آنها خوشه سازد . او خود را مکلف به موعمن ساختن جهان به یک حقیقت واحد و انحصادی نمیشمارد ، بلکه هرکسی را بدان میانگیزد تا آنگونه که در گوهر نهفته اش هست ، خود را بزاید . او دایه میشود ، نه مبلغ و دعوتگر . با این راستی که اینهمانی با حقیقت دارد ، فرهنگ مردمی و آسایش در اجتماع پیدایش می‌یابد ، که بی نیاز از « ایمان به دینی و ایدئولوژی » هست . در این فرهنگ ، مسئله مدارائی (tolerance) طرح نمیشود ، چون مدارائی ، بر اساس شناخت « دیگری و گوناگونی » به کردار ، ضد و دشمن و بیگانه میباشد . مدارائی بر این پیش فرض بنا نهاده شده است که انسان از فکر دیگری و از « دیگر اندیشی » ، درد و عذاب میبرد و این را هنر و فضیلت خود می‌شمرد که چنین دردی را به هر ترتیبی شده است تاب بیاورد و تحمل کند . چنین اندیشه ای ، پیایند آنست که انسان در فکر دیگران ، خوشه حقایق نمی‌بیند ، بلکه دیگری ، همیشه بیگانه و دشمن و غیر قابل اعتماد است که

میتواند گزند آورباشد . خرد در فرهنگ ارتائی ، گوناگون بودن اندیشه ها و جهان بینی ها را سرچشمه شگفتی میداند که رازی برای جستن دارند و این رازها هستند که او را به جستجو میانگیزند، و او درجستن رازها ، امکان آراستن آنها را می یابد .